

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ : 1386/11/20

جعل روایت از سوی اهل سنت برای اذان گفتن بلال در زمان عمر :

اهل سنت برای این که این قضیه را بیوشانند، سه چهار روایت جعل کردند که بلال برای عمر اذان گفته و این روایات هیچکدام از نظر سندی از دید خود اهل سنت هم تام نیست.

طبری در تاریخش، جلد 4، صفحه 65 در حوادث سال 18 هجری، تأذین بلال را برای خلیفه دوم نقل می کند و در سندش سیف بن عمر تمیمی است که کذاب و وضاع و جزء زنادقه است، و مزی و ذهبی و ابن حجر اتفاق نظر دارند بر ضعف او، به ویژه بر این که ایشان جاعل و وضاع الحدیث بوده.

زیر سؤال بودن تاریخ طبری به خاطر نقل روایت از سیف بن عمر وضاع الاحادیث :

طبری با این که قدیمی ترین تاریخ اهل سنت است، ولی به خاطر روایاتش از سیف بن عمر تمیمی، کل روایاتش زیر سؤال رفته. سیف بن عمر کسی بود که به خواست هیئت حاکمه، به ویژه در زمان عثمان و معاویه، تلاش می کرد روایاتی را که منفعت دودمان بنی امیه و خلفاء راشدین در آن است را جعل کند. مرحوم علامه عسگری ده ها روایت را که سیف بن عمر جعل کرده یا روایتی که وجود خارجی نداشته اند و از مخلوقات ذهنی او بوده را، مفصل در کتاب «عبدالله سبأ» و «مائه و خمسون صحابی مختلق» آورده است.

حدیث دوم حدیثی است که بیهقی در سننش، جلد 4، صفحه 419 و سیر أعلام النبلاء، جلد 1، صفحه 357 نقل کرده اند و در این سند هم، احمد بن عبد الرحمان قرشی است. ایشان جزء داستان سراها بوده و خود ذهبی و دیگران درباره او می گویند که:

لا تقبل شهادته علی تمرین.

شهادت او برای دو دانه خرما (که برای فلانی است) ارزش ندارد.

چه رسد به این که بخواهد روایاتی را برای ما نقل کند یا احکام الهی و حقائق تاریخی را اثبات کند.

حدیث سوم را ذهبی در سیر أعلام النبلاء، جلد 1، صفحه 357 نقل کرده است و در این حدیث هشام بن سعد وجود دارد که احمد بن حنبل و ابن سعد در طبقات و یحیی بن معین و نسائی او را تضعیف کرده اند.

ابوحاتم گفته: **لا یحتج به،** ابن حبان گفته: **من یقلب الأسانید و هو لا یفهم** او حدیث را نمی فهمد.

اگر ذهبی روایاتی را از فضائل اهل بیت علیهم السلام را نقل می کند، نهایت تلاشش را می کند تا روایت را از اعتبار بیندازد، یا به ضعف راوی یا به ارسال حدیث؛ و اگر هیچ چیزی برای بی اعتباری حدیث پیدا نکرد، می گوید: **والقلب یشهد أنه باطل،** قلب من شهادت می دهد که این روایت باطل است. ولی وقتی این طور روایات ضعیف را که بوی تقویت هیئت حاکمه است، می آورد، هیچگونه نظری نمی دهد، با این که در سندش افراد ضعیفی هستند و این تعصب کور جاهلی است که به روایات نگاه می کند.

حدیث چهارم را ابن اثیر و بیهقی در سننش جلد 6، صفحه 318 نقل کرده اند که در سندش از اولاد سعد قرظی هست.

سعد قرظي کسی است که وقتی بلال از گفتن اذان امتناع ورزید، ابوبکر او را از مسجد قبا آورد در مسجد رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) که اذان بگوید. اولاً مشخص نیست که این اولاد قرظي چه کسانی هستند و خودشان متهم هستند و مورد وثوق هم نیستند.

در این چهار روایتی که آورده اند، يك روایتی که بشود نیمه اعتمادي بر آنها کرد، بر این که بلال برای خلفاء تأذین کرده است، نداریم؛ ولي مي بینیم در کنار این قضایا، عباراتی هست که خود بلال با شخص عمر بن الخطاب و ابوبکر، درگیری سیاسی داشته است. در سنن بیهقی، جلد 6، صفحه 318 آمده که:

ان عمر بن الخطاب لما افتتح الشام قام إليه بلال فقال لتقسمنہا أو لتتضاربن علیہا بالسيف و لما أبي عمر ذلك، دعا إلی بلال و من معه بالهلاك.

بعد از فتح شام بلال به عمر گفت، این بیت المال را یا باید به عدالت بین مسلمین تقسیم کنی یا با شمشیر در برابر تو مردم قیام می کنیم، ولي عمر به حرف بلال گوش نکرد، بلکه نفرین هم کرد و گفت: بلال و طرفدارانش همه هلاک شوند.

سنن البیهقی الکبری، ج 6، ص 318، اسم المؤلف: أحمد بن الحسين بن علي بن موسي أبو بكر البیهقی، الوفاة: 458، دار النشر: مكتبة دار الباز - مكة المكرمة - 1414 - 1994، تحقیق: محمد عبد القادر عطا - مبسوط سرخسی، ج 10، ص 16.

ابن أثير جزري در أسد الغابه، جلد 2، صفحه 79 دارد كه:

سأل بلال عمر البقاء في الشام و إعتزال باب الفتوحات ففعل ذلك عمر، بقيت بلال في دمشق إلي أن مات بها.

بلال دید كه در مدینه جاي ماندن نیست و نمی تواند این ظلم ها را تحمل كند، از عمر تقاضا كرد كه او برود به شام و آنجا سكونت كند و عمر هم قبول كرد، رفت آنجا تا این كه بلال در دمشق از دنیا رفت.

در زمان رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم در مكه، بلال، عمار، ابوذر، مقداد، سلمان و صهيب و... تیم ویژه ای تشكيل داده بودند و به تعبیر برخی بزرگان اهل سنت، معروف بودند به شيعه علي (عليه السلام): **عرفوا بشيعة علي في زمن رسول الله** و جزء مخلصان و عاشقان علي عليه السلام بودند. بعد از فتح مكه ابوسفیان از مدینه مي گذشت:

قال مرّ أبو سفیان ببلال و سلمان و صهيب، فقالوا: ما أخذت سيوف الله من عنق هذا بعد مأخذها، فقال أبو بكر الصديق: أتقولون هذا لشيخ قريش و سيدها، فذهب أبو بكر إلي رسول الله (صلي الله عليه و سلم) فأخبره بذلك فقال له النبي (صلي الله عليه و سلم): يا أبا بكر! لعلك أغضبتهم، لئن كنت أغضبتهم لقد أغضبت ربك، قال: فرجع أبو بكر، فقال: يا أخوة! لعلكم غضبتهم، قالوا: يغفر الله لك يا أبا بكر.

ابو سفیان از کنار بلال و سلمان و صهيب عبور مي كرد و اينها گفتند: هنوز شمشير اسلام از گردن این مرد برداشته نشده و (روحیه دوران جاهليت را از دست نداده و شمشير اسلام او را تهديد مي كند) ابوبكر به اينها اعتراض كرد و گفت به شيخ و بزرگ قريش این گونه مي گوئيد؟ (از نگاه ابوبكر، ابوسفیان شيخ قريش است) و ابوبكر رفت به سوي رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم و این خبر را به او داد كه اينها چنین گفته اند و من هم به آنان چنین گفتم. رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم به ابوبكر گفت: با این كارت سلمان و بلال و صهيب را به غضب آوردی و با

غضب آنها، خدا را به غضب آوردی. ابوبکر با ناراحتی برگشت به سمت آنها و گفت: ای برادران! من شما را ناراحت کردم، آنها هم گفتند: خداوند گناهات را ببخشد ای ابوبکر.

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمائل، ج 10، ص 463، اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي، الوفاة: 571، دار النشر: دار الفكر - بيروت - 1995، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري - صحيح مسلم، ج 7، ص 174 - سير أعلام النبلاء، ج 1، ص 540 - مسند احمد، ج 5، ص 64 - سنن نسائي، ج 5، ص 75 - معجم كبير طبراني، ج 18، ص 18 - إستيعاب، ج 2، ص 637 - شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد، ج 18، ص 37.

در تاریخ دمشق نقل می کند که:

أن بلالا أتى عمر بن الخطاب فقال الصلاة فرددها عليه و فقال له عمر: نحن أعلم بالوقت منك، فقال له بلال أنا أعلم بالوقت منك و أنت أضل من حمار أهلك.

بلال آمد گفت که وقت نماز رسیده و عمر گفت که ما خودمان بهتر از تو می دانیم وقت نماز را، بلال هم گفت من بهتر از تو وقت نماز را می دانم و تو از الاغ خانگی خودت هم گمراهیت بیشتر است.

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمائل، ج 10، ص 474، اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي، الوفاة: 571، دار النشر: دار الفكر - بيروت - 1995، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري.

اینها نشان می دهد درگیری هایی بین بلال با ابوبکر و عمر بوده و خط بلال با عمر و ابوبکر متفاوت بوده است، حتی در زمان خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و قضیه وقت اذان، تقریباً برای بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است.

همچنین در معجم رجال الحديث آمده:

قال: رأيت في بعض كتب أصحابنا، عن أبي البخري، قال: حدثنا عبد الله بن الحسن بن الحسن: أن بلالا، أبي أن يبايع أبابكر، و أن عمر أخذ بتلابيبه، و قال له: يا بلال! هذا جزاء أبي بكر منك أن أعتقك، فلا تجئ تباعه؟ فقال: إن كان أبوبكر أعتقني لله فليدعني لله، و إن كان أعتقني لغير ذلك فما أنا ذا، و أما بيعته، فما كنت أبايع من لم يستخلفه رسول الله صلي الله عليه و آله، و الذي استخلفه بيعته في أعناقنا إلي يوم القيامة، فقال عمر: لا أبا لك، لا تقم معنا، فارتحل إلي الشام.

بلال از بیعت با ابوبکر امتناع کرد، عمر آمد و گوشه لباس بلال را گرفت و گفت: ای بلال! این پاداش ابوبکر است که تو را آزاد کرد و تو حاضر نیستی با او بیعت کنی؟ بلال گفت: اگر ابوبکر برای خدا مرا آزاد کرده، مرا آزاد بگذارد، و اگر برای چیز دیگری آزاد کرده، من حاضرم برگردم و عبد او بشوم. (البته ابوبکر واسطه بود در آزاد کردن بلال، چون رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) پول آزاد کردن بلال را به ابوبکر داد) و اما بیعت با ابوبکر، من با او بیعت نمی کنم چون رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم او را جانشین خود نکرد و بیعت ما در روز غدیر با امیرالمؤمنین علیه السلام تا قیام قیامت باقیست؛ عمر به بلال گفت: ای بی مادر، در شهر ما اقامت نکن؛ بلال هم به شام رفت و تا آخر عمرش آنجا ماند و از دنیا رفت.

معجم رجال الحديث خوئی، ج 4 ، ص 272.